

درباره «مرد اضافی» کار تازه شاری اسپرینگر برمن و رابرت پولجینی

## آرستوکرتهای رنگ و رو رفته نیویورک

وصال روحانی



را تشخیص داد. سرانجام با راهنمایهای هرسون، ایوز در جریان سیال این شهر حل و جزئی از آن می‌شود.

### گزارش و تحلیل

الته نیویورک به تصویر کشیده شده در این فیلم نماند خبری‌غریبی دور از واقعیت‌های امروز است زیرا ترکیب و آدمهای آن، اینک فرق کرده‌اند و لاقابل در ممتحن اعیان نشین‌ترین محله نیویورک از این خبرها نیست. در سال‌های اخیر نیویورک همچنان گران‌تر و مسطح‌تر و زندگی در آن مشخص‌تر و تجلی‌تر شده و بعد است آدمهای برعکس‌تری مثل هنری هرسون و سا رفتارها و رویکردهای او در این شهر در فاصله کمی تا سال ۲۰۱۱ یافت شوند.

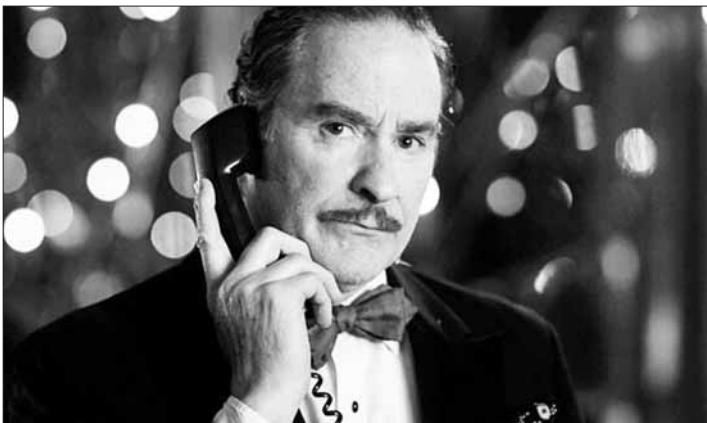
در عین حال داستانی که جانانای ایوز نوشته و با همت شاری اسپرینگر برمن و رابرت پولجینی تبدیل به فیلم فراروی ما شده، آن قدرها هم رویای صرف کارتون وار بوده، بعضی حرف‌های همین شخصیت‌ها را می‌توان یاد کرد و جدی گرفت. از آن قبیل است زمانی که هنری هرسون بعد از دیدن تمایل لوئیس ایوز به نگارش زندگی‌نامه وی و ترسیم قصه‌های پرامون کاترک‌ا، او را می‌گوید: «شاید بتوانی بیوگرافی مرا بر سه کافه نیویورک اما هرگز نمی‌توانی روح مرا با کلمات خود اسیر و آن را به روی صفحات منتقل کنی».

اما «مرد اضافی» که براساس سناریوی نوشته برمن، پولجینی و ایوز تدوین و ارائه شده، به گونه‌ای یک کار خوشماست و از گناه جان از آن چه می‌گوید احساس رضایت می‌کند که از اندیشیدن به طرز تلقی و خوشاسته‌های سایرین منجمله نامشگاران باز می‌ماند و آن را در تصویری که از آن می‌دهد، لحاظ نمی‌کند. با این اوصاف یکی از بهترین و صادقانه‌ترین صحنه‌های فیلم از سده‌های نهمین فیلم نیز هست و آن زمانی است که کاراکتر لوئیس ایوز در حال صرف غذا در یک رستوران است و در حالی که دوربین از چهره او به سمت میز آمده، ما دست‌های او را در حالی می‌بینیم که در استفاده از قاشق و چنگال‌اش برای برداشتن بریج از درون ظرف و گذاشتن آن در داخل مدهاش مشکل دارد و شاید برمن و پولجینی با این نما می‌خواسته‌اند بگویند که کم‌آروزش این آدم‌ها و قرار داشتن در مسیر مناسب یا به اصطلاح که در فیلم می‌بینیم، حاصل نمی‌آید و به جزئی بی‌شمار از آن نیاز است.

### زندگی در بیوفه

اگر منظور آنها چیزی متفاوت بود، یواشک، شکی نیست که این فیلم ۱۰۸ دقیقه‌ای کلماتی مکتوبی با به نمایش گذاشتن عوارض و گرفتاری‌های روحی عصر سدان و به ویژه ترسیم آرستوکرتهایی که در بیوفه نیویورک روش‌های خاص زندگی خود را دارند و آرستوکرتهایی ورکشسته مدرن هستند. حرف‌ها و نکات جالبی از مطرح می‌کند فیلم قبترنی نیست و در چنین فیلمی همان طوره که قبلا گفته‌ام بازی کردن کلایین یک اصحاب و مایه مهابت و به نتایجی دلیلی کافی برای دیدن آن است.

منبع: Empire



نیویورک و محله منهتن آن، در حال حاضر چندتا هم شبیه به تصویری نیست که «مرد اضافی» به دست می‌دهد، اما باری شگفت‌انگیز کلایین در این فیلم فقط قوت این روح سیمایی و چیزی در حد اعجاز است.

شاری اسپرینگر برمن و رابرت پولجینی زوجهی بودند که فیلم «American Splendor» را تولید کردند. آن فیلم در سال ۲۰۰۲ اکران شد همان قدر که می‌توانست به لحاظ بصری چشم‌ها را بگیرد، صراحت‌لحمه برای بیان بی‌واسطه معایب و ایرادات موجود در سیستم اجتماعی امریکا را هم داشت و ریشه‌های جامعه‌ای را می‌شکافت که از درون و ریشه پوسیده و به نیج آن زیمرا فراهان و نفر اصلی آن هاروی پکار که نویسنده کتاب‌های پانته بود، به تاژگی درگذشته است و به نیج آن خیلی‌ها می‌خواهند بداند وی از کجا آمده و چه‌سا کرده بود و این امر با نگاهی ولو سطحی به «مرد اضافی» American splendor هم قابل اکتساب و فهم است.

### در نقطه مقابل

اینک برمن و پولجینی فیلم جدید «مرد اضافی» را رو کرده‌اند که شاید از خاص‌ترین فیلم‌های تابستان امسال بوده باشد. این بار نیز مثل مرتبه قبلی این دو هنرمند کوشیده‌اند تا اثر ظریفی از دستمایه کار خود فرام دهند و چیزی را به روی پرده منتقل کنند که ابتدا از حس و حساسیت قوی نویسنده نشان «جانانای ایوز» نویسنده اهل بروکلین امریکا) برخاسته و از چنان سلاخی رزمنات گرفته است. در حالی که پکار زندگی مسطح خود را به خوبی شرح و تفصیل داده و با شگفتی‌ها هم چیز مقدمات را برای ساخته شدن یک کار سیممایی جالب از روی زندگی‌نامه‌اش فراهم آورده بود، جانانای ایوز درست در نقطه مقابل او قرار می‌گیرد و به جای تشریح دقیق و فاقد خطای همه اتفاقات کوشیده است با داستان‌سازی‌های پر افراف و شلوغ خود و حتی شوخی با ماهیت وجودی خویش، بیننده‌ها را به دنبال خود بکشاند.

به تاژگی شبکه HBO نیز سربالی تحت عنوان «به ستوه آمده» سه سد سرگ، درباره زندگی جانانای ایوز و بهتر بگوییم نوشته‌های شامشخص او را رو کرده، اما «مرد اضافی» سرشار از تک‌ها و ظریفی است که با طبیعت و بافت سرایلیها در تضاد است و معمولاً نمی‌توان آن را در تلویزیون بر صفحه جادویی آن منتقل ساختن و می‌تواند به عنوان یک موضوعی از این فیلم لیزیز از نکات نغز و دولذای گفتاری است که فقط از موضوعی و این دست و هنرمندی از قبیل نرفرات حاضر در این پروژه می‌توان انتظار و توقع آن را داشت. اما همان‌جا قصه ما می‌تواند یک سوسپتی و یک آدم گورزیت‌وار دانست. اما صرف‌نظر از ویژگی‌های جسمانی و صورت‌ظاهری افراد این حرف‌ها و ظرافت‌ها و تک‌ها و نکته‌دواری آنهاست که گوش‌ها را سرشار و مسحور و چشم‌ها را خیره و معطوف به خود می‌کند.

### فرجام یک معلم مذبذب

در میان بازیگران این فیلم هیچ‌کس جلوه کلایین را ندارد. این هنرنشینه بسیار مستعد و تئاتری و این آرستوکرتهای واقعی، پیش از ۳۰ سال بعد از اولین ظهورهایش در تئاتر نیویورک و سپس آثار سیمایی ابتدای دهه ۱۹۸۰ هنوز از چنان استفاده پای‌های و بنیادینی برخوردار است که به بساوار نمی‌آید و می‌تواند با حرکات غنی و تند و کاملاً نمایش گونه و پرمعنای خود همگان را به کارش جذب نماید و فقط جای افسوس دارد که چرا فیلمسازان «مرد اضافی» از تمامی قابلیت‌های او سود نجسته‌اند و ظرف و محیطی که برای پذیرش و نمایش استفاده‌های او مهیا بود، از این خصلت‌ها به اندازه کافی بهره‌مند و سرشار نشده است و به چه سبب از توانایی‌های شگرف او به اندازه کافی بهره‌گیری نشده است. قصه‌گویی ما و کسی که صدای او را روی فیلم می‌شنویم و راهنمای بینندگان در ارتباط با برخی اتفاقات و تصاویر است، لوئیس ایوز (پل دانو) است و او یک معلم مذبذب و بیش از اندازه حساس انگلیسی است که گمان می‌کند از درون داستان مربوط «گفتنی بزرگ» و به تیج آن دل دهه ۱۹۲۰ اسر بر آورده است و به روایت بهتر دوست دارد که زندگی‌اش چنین نمایش دهد و از چنین معبر و رویایی غریب کرده باشد. تصور آن این است که یک سخنگو صدای ذهن او را به گوش همگان می‌رساند و آن را با یک بلندگو فریاد می‌زند. پیرو چنین باور و پای نشنیدن بر چنین ایده‌ای است که از محل کارش - یک دبیرستان- اخراج می‌شود و به نیویورک می‌رود و آنجا در دفتر یک نشریه شغلی را برعهده می‌گیرد. در آنجا حضور زنی به نام مری (کیتی هولمز) که در امور «زیست سالم» فعال است و با چند سازمان معیشت زیست همگامی می‌کند، بلافاصله توجه وی را جلب می‌کند و با این لوئیس ایوز در این حدفاصل با یک آرستوکرتهای رنگ و رو رفته و یک اسراف‌افزاده بسیار پرافاده به نام هنری هرسون (با بازی فروق درخشان کلایین) آشنا می‌شود. این مرد در آیارتمانی زندگی می‌کند که همچون خود او تیره و رنگ باخته است و ماشین زیر پایش نیز زور دو سه متر راه می‌رود (۱) ولی هرسون هیچ‌یک از این موارد را نتنزد نداند، خویش نمی‌تواند و یاد ندارد که اینها کلاس کار او را پایین می‌آورد و اگر قرار است یک اسراف‌افزاده جلوه کند با این چیزها هم جلوه می‌کند.

### موجود عجیب

اما این هنری هرسون، چه موجود عجیبی است. هر روز ساعت ۷ غروب برنامه تمرین ورزش دارد و نوعی حرکات پاندهوار را تمرین می‌کند و آن هم در لباس آبی رنگی که خیلی هم برای این امر مناسب نیست. با اینکه قادر است بیلت اپرا را بخرد، مخصوصاً زدگی وارد سالن می‌شود. نوشته‌های هنری جیمز رمان‌نویس برجسته و عقب‌اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم را غیرقابل خواندن توصیف می‌کند. زنان را اسباب دردسرهای بزرگ می‌داند، از روسیه بدش می‌آید و در ساعات اولیه شب و گاه قبل از خواب همیشه گذاشت یک روز دیگر از زندگی‌اش را این گونه توصیف می‌کند:

«عالم هارلتی» از وری چند فیلمشن

## خودباوری هنرمند در رودرویی با مصیبت!



عموماً تاکید و تمرکزشان روی ضروری ترین جزئیاتی است که سبک فیلم ساز را شکل می دهد و طبیعی است که این دو فیلم کوتاه نیز از این قاعده مستثنی نیستند.طبعی که از میان این دو فیلم موجزتر و دو پهلوتر است واضح است. به نقلی است که ادعا می کند در آنچه حرکت می دهد، خویش، البته این ادعا پیش از آن حرکت در میزبانستی با رنگ های درخشان و روشن و شرکت جستن در خنوتی از جنس کارتون است. خنوتی که بعد در «آمناتور» خودش را بهتر نشان داد. هارلتی در راه و رسم موفقیت همان کاری را با حرکات فیزیکی و موزون برای بیان نشاط و سرور جودی کرده که در اشتیاق ماندگار تکرار کرد، اما در این دومی از دومین روش و حالت فیزیکی مورد علاقه اش از بین تمام زیست ها و رفتارهای انسانی یعنی سبلی دنی بهره گرفت. این کار وفادارانه ترین و کلمه به کلمه ترین شکل ترجمان هارلتی از سینمای گذار است.او به عنوان یک شخصیت پدیدار می شود، شخصیتی که بی صداها و آوازهای او را به پای تلمیح می‌باشد تا صداها و آوازهای او را به پای تلمیح می‌باشد. راه و رسم موفقیت تجمعی در مردمان است، مردمانی که با فهرستی بلند بلبلت شناخته شده ویژگی هایی که به شکل غم انگیزی نماندن شده اند، می توان آنها را نام ساخت. سیدیپوستالی از طبقه متوسط، کالج رفت، بدون مهارت های وی و همگی ورکشسته و مقروض، به این فهرست می نزنان ویژگی چندیدی را هم افزود: « آن اقتدار مدهرشن هستند که برای او وضیت شان کاری از آنها ساخته نیست.پروگرامگوییست های این دو کمیدی انتزاعی هم آدم های حاشیبه نشین اند، این حاشیبه نشینی در تنها در صیبه آنها آهنگها هنرمندی است که در پاریوی و با همیبه و باجانه به خود باوری خودش اکتفا می کند.)

منبع: سایت جامعه فیلم‌های هالیوودی



«اندرو سارسی» هارلتی را یک مولف می نامد. این مولف بودن هارلتی همان شیوه ای است که میان اروپایی ها و فیلم سازان مستقل آمریکا رواج دارد. این که فیلم بیشتر از این که وسیله روایت جلن پرود، متکی به روابط بین آدم ها و تفاوت های فردی آنها باشد و بیشترین تاکیدش بر سردر کس شخصیت و شهود آدم ها باشد. در واقع در مورد هارلتی باید گفت منبع الهام بخش او زیبایی شناسی Art-House اروپاست که ژان لوک گدار آن را جان رفتن. هارلتی همان بازی هجو آمیز تلخ را که گدار با ژانرها کرده بود، تکرار می کند. یعنی استفاده از زنان به عنوان نشانه‌ها، و کنترل شدید بر روی تولیدات و محصولات هنری اش. با ساختن سه فیلم کوتاه، کیده برای فارغ التحصیلی اش، سگ های نقشه کش و هنر دوست و با بهره جستن از کمک های جرم پروانستون (که رئیس هارلتی در کمپانی سازنده آگهی های تبلیغاتی بود که هارلتی در آن کار می کرده)، اولین فیلم بلند هارلتی ساخته شد.

موضوع این فیلم مسئله معامله و رسیدن به توافق بر سر مسایلی اقتصادی و مالی بود. هجوهری ای دربارۀ برداشتن در حاشیبه شهرها که این دختر این است. او کسی است که منتظر موقع اقتضار هسته ای است و همین باور باعث جدایی او از دوست شده است. وقتی ادری در موقعیتی قرار می گیرد که باید برای خود به یک تصمیم بگیرد، پدرش یا به وارد شوهر می کشد. این مذاکره نه تنها برای اعتماد او از انتخاب مبارزانه (به اعتقاد پدر، هاروارد مدرسه ای بسیار گران است) است بلکه درباره موضوع رزنده ادری او نیز هست. (پدر رزنده از اطرافت را کنه به گونه ای طنز آلود رابطه او و دخترش را به خاطر می آورد، برای دختر انتخاب می کند).